یادداشت یک

میراث ناقص‌الخلقه خان!

■ صادق فرامرزی ■

«به من بگویید دیکتاتور!» این عبارت مشهوری است که سیدضیاءالدین طباطبایی، نخستین نخست‌وزیر رضاشاه پهلوی فردای کودتای ۳ اسفند در گفت‌وگویی که با احمدشاه قاجار داشته، به زبان آورده است. فارغ از آینده پرفرازونشیب این نخست‌وزیر ناکام و میزان اشراف یا عدم اشراف او به بار معنایی منفی واژه دیکتاتور می‌توان این عبارت را به عنوان شاه‌بیتی از منش و روش آغازین حکومت پهلوی فرض کرد؛ فرضی که مبنای آن بیش از شکل دیکتاتوری آن حکومت اشاره به ماهیت تقلیدی و نسخه رونویسی شده توسعه و مدرنیزاسیونی دارد که بعدها توسط رضاخان پیگیری شد.

صرف‌نظر از تمام بحث‌ها پیرامون بازشناسی شخصیت رضاخان می‌توان با بررسی ...

... سال باقی ماند که حتی بعضا هنوز هم به چشم می‌آید.

رضاخان بخش زیادی از بی‌ثباتی اجتماعی را از بین برد و حکومتی نسبتا باثبات را نیز تاسیس کرد اما آنچه در این میان رخ داد آن بود که او به جای تقویت مفهوم دولت-ملت (که مدعی شکل دادن به آن بود) جامعه را روزبه‌روز ضعیف کرد تا دولت در ظاهر امر قوی و مقتدر به چشم بیاید. در دوران او دانشگاه تهران و مدارس مختلف تاسیس شد اما ایده محوری‌اش برای امتداد یافتن قدرت دولت، بی‌اعتبار کردن نخبگان و راهی بود که از طریق دانشگاه شکل و قوام می‌یافت. او به ظاهر امر حکومتی با مختصات مدرن را تاسیس کرد اما به‌جای آنکه به تقویت نهاد حکومت بپردازد به حکومت شکلی شدیدا شخصی شده داد و یک پاتریمونیالیسم ...

... فردی مانند رضاخان موقعیت و بستر رسیدن به قدرت را به دست نمی‌آورد. رضاخان مولود این فضا بود و مهم‌ترین کارویژه خود را نیز گذار از این بی‌دولتی و رسیدن به یک ثبات نسبی می‌جست اما برای رسیدن به همه اینها مسیری عکس را طی کرد که اثرات بلندمدت آن تا سالیان ...

... اعتبار فرد، سرکوب همگانی به بهانه ایجاد ثبات و ده‌ها مورد از این دست مهم‌ترین میراث به جا مانده از رضاخان است. او فرزندان ناقص‌الخلقه زیادی را تقدیم کشور کرد که هرکدام نام یکی از پدیده‌ها و تجربه‌های مدرن را به دوش می‌کشیدند.

گزارش یادآور

چگونه متفقین براحتی وارد تهران شدند؟

رضاخان... نه!

رنج خواندن برخی صفحات تاریخ را به جان می‌خری و تلخی‌اش را حوصله می‌کنی و با دردهایش همراه می‌شوی. همه لحظاتش را تصور می‌کنی؛ از کاخی به کاخ دیگر، از مجلسی به مجلس دیگر و از معرکه‌ای به معرکه‌ای دیگر، دالان تاریخ را زیر و رو می‌کنی و خود را در میان همه اتفاقات حاضر می‌بینی! خود را شاهد همه آنچه بر سر تاریخ آمده می‌بینی! اینک تو هستی و تصاویری که از تاریخ در ذهن داری و گاهی چقدر غصه می‌خوری اما مگر آب رفته به جوی زمان بازمی‌گردد؟ نه! بازنمی‌گردد و تو ۲ انتخاب داری: خود تجربه تاریخی باشی یا از تجربه تاریخ و آنچه خوانده‌ای بهره ببری!

ملت‌هایی که حافظه تاریخی کوتاه‌مدتی دارند و از آگاهی تاریخی کمتری برخوردارند، به آفت انتخاب اول دچار می‌شوند و باز سال‌ها بعد وقتی کسی به صفحه تاریخ ایشان می‌رسد، وقتی خود را در میان همه اتفاقات حاضر می‌بیند! و خود را شاهد همه آنچه بر سر تاریخ آمده می‌بیند! او است و تصاویری که از تاریخ در ذهن دارد و چقدر غصه می‌خورد اما مگر آب رفته به جوی زمان بازمی‌گردد؟ نه! بازنمی گردد.

فراز و فرودهای تاریخی و ماجرای آنچه در شهریور ۱۳۲۰ اتفاق افتاد، از دردناک‌ترین صفحات تاریخ است؛ آنجا که متفقین براحتی ایران را اشغال می‌کنند و خانی که ۲۰ سال از دوران وزارت جنگ تا سال‌های سلطنت، صدای الدرم بلدرمش برای مردم خودش بلند بود، حتی از نمایش مقاومت نیز سر باز می‌زند. خود را برکنار می‌کند و تنها از انگلیسی‌ها می‌خواهد پس از او ولیعهدش را بر سر کار نگه دارند. این اتفاق با واسطه‌گری فروغی که خود سال‌ها مغضوب رضاخان بود، شکل می‌گیرد. رضاخان به فاصله چند روز از ورود متفقین و تشکیل کابینه توسط فروغی، از تهران به جایی بسیار دور تبعید می‌شود. او که جز در مراسم تاسیس بانک ملی، همیشه با لباس نظامی دیده شده بود، لباس نظامی‌اش را در می‌آورد و در قواره یک آدم معمولی از تهران فرار می‌کند. در «یادآور» این شماره نگاهی نو به ماجرای ورود متفقین به تهران و خروج رضاخان انداخته‌ایم.

در روز ۳ شهریور ۱۳۲۰، ایران به اشغال نیروهای نظامی روس و انگلیس در آمد. سر ریدر بولارد، سفیر انگلیس در ایران در خاطرات خود که با نام «شترها باید بروند» به چاپ رسیده است، می‌نویسد: «در ماه آگوست ۱۹۴۱ (مرداد ۱۳۲۰) ۲ دولت انگلیس و شوروی تصمیم گرفتند ایران را به اشغال خود درآورند و در اواخر شب بیست و چهارم آگوست (سوم شهریور ۱۳۲۰) بود که من و سفیر شوروی به صحبت نشستیم تا ضمن اتخاذ یک روش مطلوب و هماهنگ، درباره پیامدهای ماجرا نیز بررسی‌های لازم را به عمل آوریم. راس ساعت ۴:۱۵ بامداد ما هر دو به ملاقات نخست‌وزیر ایران (منصورالملک) رفتیم و یادداشت‌های دولتین متبوع خود را به او تسلیم کردیم. رضاشاه بلافاصله پس از این واقعه، نخست‌وزیر را عزل کرد و به جای او محمدعلی فروغی را که شخص درستکار و قابل اطمینانی بود به نخست‌وزیری گماشت! [محمدعلی فروغی قرابت فراوانی با انگلیسی‌ها داشت] محمدعلی فروغی به دلیل عقاید لیبرال و محافظه‌کارانه شهرت داشت و به همین جهت هم انتصاب او مورد موافقت متفقین قرار گرفت. البته باید اذعان داشت ورود قوای متفقین به خاک ایران تنها با چند مورد مقاومت ناچیز برخورد کرد و رضاشاه نیز در روز سوم به ارتش ایران دستور آتش‌بس و عدم مقاومت داد».

حسین فردوست در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «روز ششم شهریور منصورالملک آمد. انگلیسی‌ها توسط او پیغام فرستاده بودند که روس‌ها گفته‌اند اگر این دو لشکر مرخص نشوند و سربازها به دهات‌شان نروند ما تهران را تصرف خواهیم کرد! به نظر می‌رسد که تعمداً مساله را از قول روس‌ها گفته‌اند تا رضاخان بیشتر بترسد... [رضاخان] بلافاصله دستور داد اتومبیلش را بیاورند و شخصاً به طرف سربازخانه‌ها به راه افتاد. ۲ لشکر تهران پس از دستور ترک مخاصمه به پادگان آمده بودند. رضاخان وارد یک سربازخانه لشکر یک شد. برایش احترام نظامی به جا آوردند و او دستور داد همه مرخص هستند و به خانه‌های‌شان بروند! سپس شخصاً به لشکر ۲ رفت و همین دستور را تکرار کرد».

فردوست سپس به تشریح وضعیت سربازخانه‌ها و هرج و مرج بین نیروهای مرخص شده می‌پردازد و می‌نویسد: «دیدم که تفنگ‌ها و مسلسل‌های سبک و سنگین که فکر می‌کنم حدود ۲۰ هزار سلاح مختلف بود، روی زمین ریخته شده، در میدان رهاست و جوی‌های آب پر است از اسلحه! درها باز بود و کسی نبود از ما بپرسد چکاره‌اید؟ اسلحه‌ها را در جوی‌های آب انداخته بودند و تعمداً آب را رها کرده بودند تا غیرقابل استفاده شود! در خیابان‌ها درهم و برهم تفنگ افتاده بود و خلاصه منظره غریبی بود. جاده‌ها و خیابان‌های تهران مملو بود از سربازهایی که بدون پول و گرسنه، پیاده به سوی روستاهای‌شان می‌رفتند».

انگلیس و شوروی ایران را چند ساعته اشغال کردند. تمایل رضاخان به هیتلر و حضور تعداد زیادی از آلمان‌ها در ایران، ادعای ظاهری متفقین برای حمله به ایران بود. بولارد در این باره می‌نویسد: «طرح این سوال که اصولا حمله متفقین به ایران را چگونه می‌توان توجیه کرد، شاید هرگز جواب مناسبی نداشته باشد ولی اگر کسی بخواهد در این زمینه از نظریات متفقین آگاه شود می‌تواند به یورش بی‌دلیل هیتلر به ۴ کشور کوچک و بی‌طرف اروپای غربی (هلند، بلژیک، دانمارک و نروژ) بیندیشد و آنگاه خطر بزرگی را که حضور بی‌دلیل تعدد کثیر اتباع آلمانی در ایران می‌توانست برای منافع متفقین داشته باشد یا آثار وخیم افزایش احساسات و علاقه مردم ـ بخصوص ارتش و پلیس ایران - نسبت به آلمان را در نظر بگیرد».

علاوه بر این ادعای ظاهری، معادلات جنگی بود که با سرعت داشت تاریخ و جغرافیای جهان را تغییر می‌داد. متفقین به دنبال ایجاد مسیری امن برای انتقال تجهیزات انگلیسی و آمریکایی به شوروی بودند، تا روس‌ها با استفاده از این تجهیزات بتوانند جلوی موج پیشروی ارتش هیتلر بایستند. آنها با ورود به ایران این مسیر را به دست آوردند. عدم محبوبیت رضاخان، موجب شد، اشغال ایران با برکناری او همراه شود. رضاخان چندماه بعد به نارضایتی مردم از اقداماتش اینطور اعتراف می‌کند: «اگر مردم به مملکت‌شان علاقه داشتند اصرار در رفتن من نمی‌کردند. وضعی پیش نمی‌آوردند که ناچار شوم مملکت را ترک کنم. اگر ایرانی‌ها میل داشتند خارجی‌ها نمی‌توانستند اینطور من را از کشور خارج کنند».

بولارد در کتاب «شترها باید بروند» نارضایتی از رضاخان را اینطور توصیف می‌کند: «ایرانیان از ما انتظار دارند که برای جبران هجوم به کشورشان، حداقل آنها را از خودکامگی رضاشاه نجات بدهیم».

متفقین از جاده قزوین وارد تهران شدند. از همان دروازه‌ای که رضاخان ۲۰ سال قبل وارد تهران شده بود. ورود نظامیان اشغالگر متفقین به تهران تفاوت چندانی با ورود قزاق‌ها نداشت. تهران شب سوم اسفند ۱۲۹۹ نیز بدون مقاومت تسلیم سرنیزه قزاق‌ها شد. رضاخان ۲۰ سال پیش وقتی با تصرف تهران، تمام ایران را در اختیار گرفت، بیانیه‌ای صادر کرد و از آن به «وظایف مقدسه فداکاری نسبت به شاه و وطن» یاد کرد. منظور او از وظایف مقدسه، جنگ علیه یکی از آزادی‌خواهان ایرانی بود. «میرزا کوچک جنگلی» که آن روزها برای استقلال ایران و بیرون راندن قوای بیگانه مردمان فداکاری را با خود همراه کرده بود.

رضاخان اما در این سال‌ها میرزا کوچک خان و بسیاری دیگر از آزادی‌خواهان را با نقشه، توطئه، استفاده از خیانت نزدیکان و نیروهای نظامی خود به قتل رسانده و از مسیر حذف کرده بود. رضاخان خود، ایران را از کسانی که حاضر بودند در مقابل بیگانگان از وطن‌شان دفاع کنند محروم کرده بود و جز معدودی از وفاداران به میهن کسی نمانده بود که در مقابل نیروهای متفقین بایستد. به نحوی که تاریخ می‌گوید، تنها مورد مقاومت جدی در زمان حمله متفقین، تلاش بی‌شائبه یک فرمانده نیروی دریایی به نام سرتیپ بایندر بود که مقابل ناوهای آمریکایی و در جنوب ایستادگی کرد. آمریکایی‌ها ناو او را به توپ بستند و بایندر کشته شد. به روایت فردوست که شاهد عینی به سلطنت رسیدن محمدرضا پهلوی بوده است، این تنها مقاومت جدی بود که به روحیات مرحوم بایندر مربوط بود و ربطی به شرایط آشفته سازمانی ارتش نداشت. ارتشی که لشکر مشهد آن از ترس قوای روس تا بندرعباس فرار کرده بود.

فروغی در منزل خود با سفیران بریتانیا و روسیه راجع به ترک مخاصمه و توقف جنگ مذاکره کرد. در همین نشست فروغی از نیت انگلیس‌ها برای برکناری و تبعید رضاخان باخبر شد. در نتیجه رضاخان، همه اعضای خانواده‌اش به استثنای محمدرضا پهلوی ولیعهد را روانه اصفهان کرد و خود نیز تصمیم به استعفا را به اطلاع فروغی و اعضای کابینه‌اش رساند. متن استعفا را فروغی نوشت. او زحمت متن نطق تاجگذاری محمدرضا را نیز کشید، متنی که رضاخان آن را از رادیو شنید.

ورود نیروهای متفقین و حضور چندین ساله آنان در ایران مسائل و مشکلات فراوانی را متوجه کشور کرد. شهرهای کشور و بویژه تهران با کمبود نان و سایر ارزاق مورد نیاز مردم روبه‌رو بود. ایران که خود را بی‌طرف اعلام کرده بود، دچار خسارت‌های فراوانی شد. هزاران غیرنظامی زیر بمباران شهرهای مختلف جان باختند و خسارات بسیار سنگینی به تأسیسات اقتصادی کشور و اماکن زندگی مردم وارد آمد. کشور دچار قحطی شد و مردم از لحاظ نان و ارزاق بشدت در مضیقه قرار گرفتند. روزهای سختی بر مردم می‌گذشت.

▼ پس از ورود متفقین، کشور دچار قحطی شد و مردم از لحاظ نان و ارزاق بشدت در مضیقه قرار گرفتند. روزهای سختی بر مردم می‌گذشت.

▼ ورود نیروهای انگلیس به تهران - رضاخان وارد یک سربازخانه لشکر یک شد. برایش احترام نظامی به جا آوردند و او دستور داد همه مرخص هستند و به خانه‌های‌شان بروند! سپس شخصاً به لشکر ۲ رفت و همین دستور را تکرار کرد.

▼ شهریور ۱۳۲۱ رضاخان با قطار از دوربان به ژوهانسبورگ رفت. پیدا کردن خانه مناسب، ۶ ماهی طول کشید؛ سرانجام رضاخان نوروز ۲۲ را در این خانه آغاز کرد. تمایلی به بیرون رفتن از خانه نداشت، چون چند باری که به باغ‌وحش و یکی، دو باری که به شهر رفته بود، نتوانست قانون را تحمل کند. با اصرار او، راننده‌اش از چراغ قرمز عبور و پلیس هم او را جریمه کرده بود. رضاخان ۲۲ ماه در این خانه در ژوهانسبورگ زندگی کرد. فرزندانش هر از گاهی به او سر می‌زدند. تنهایی، غذای چرب، استرس و فشار روحی، کار خودش را کرد. دل درد و درد شدید پا به سراغش آمد. او حاضر نبود قبول کند بیمار است، چون آن را نشانه ضعف می‌دانست. ساعت ۶ صبح چهارشنبه چهارم مرداد ۱۳۲۳ رضاخان در ۶۷ سالگی درگذشت. علت مرگ حمله شدید قلبی تشخیص داده شد.

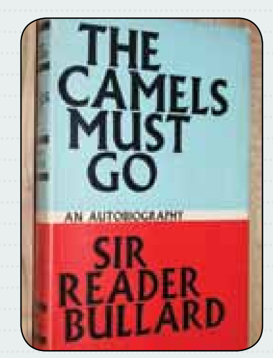

شترها باید بروند (The Camels Must GO) نام کتابی است از سر ریدر بولارد، سفیر انگلستان در ایران و سر کلارمونت اسکراین، مامور تبعید رضاشاه. نام این کتاب برگرفته از یک ضرب‌المثل انگلیسی است. این ضرب‌المثل در مواقعی به کار می‌رود که کاری باید الزاماً انجام شود. داستان این ضرب‌المثل چنین است؛ قرار بود در زمان جنگ اول جهانی، یک کاروان شتر حامل سلاح برای کمک به امیر فیصل اعزام شود. سرگرد انگلیسی خطاب به افسر عرب که مرتباً برای این اعزام بهانه می‌آورد گفت: تو حق داری، امیر فیصل حق دارد، من حق دارم و شترها هم حق دارند، ولی به هرحال... شترها باید بروند!

◄ مشهور است رضاخان پیش از به قدرت رسیدن مسؤول اصطبل سفیر هلند بود.

گزارش یک دیدار از موریس

در میان این چهاردیواری‌ها

مهدی فارسی*: ...شهریورماه است؛ ...

... عده‌ای با دست خالی و بدون فرمانده تا آخرین نفس جلوی گلوله‌های دشمن سینه سپر کردند... اینها همه جزئی از تاریخ ما است.

*کارگردان مستند روزگار رضاخانی

مستند

تلاش می‌کرد کسی او را نشناسد

رضاخان رفت!

ساعت ۸/۵ صبح بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، ۵ اتومبیل تهران را به سمت اصفهان ترک کردند؛ ۳ اتومبیل حامل رضاخان و اموالش بودند و ۲ اتومبیل، اسکورتش می‌کردند. پیش از او، خانواده‌اش به اصفهان رفته بودند. رضاخان در حالی تهران را ترک کرد که ولیعهد ۲۲ ساله‌اش را با اشغالگران تنها می‌گذاشت. ساعاتی بعد متفقین وارد تهران شدند. رضاخان و خانواده‌اش، مراسم تحلیف و سوگند سلطنت محمدرضا را از رادیو شنیدند.

رضاخان با ترس و لرز زیاد، این جاده را به سمت اصفهان رفت. جاده‌ای که اطرافش پر از جسد سربازان ایرانی بود. سربازانی که از پادگان‌ها مرخص شده، تشنه ...

... چهارم مهر ۱۳۲۰ شمسی به بندرعباس رسید.

رضاخان و ۲۰ همراهش را با کشتی «بندار» به بمبئی بردند. رضاخان و خانواده‌اش وقتی متوجه شدند قرار نیست در هند بمانند و باید به موریس بروند خیلی ناراحت شدند و اعتراض کردند. آنها فکر می‌کردند موریس، مقصدی موقت برای سفر نهایی به آمریکا خواهد بود.

اما موریس کجا بود؟ موریس، جزیره‌ای گمنام در نیمکره جنوبی و در دل اقیانوس هند است. جزیره‌ای با ۲۰۰۰ کیلومتر مربع که ۹۰۰ کیلومتر با نزدیک‌ترین خشکی یعنی ماداگاسکار فاصله دارد. بالاخره رضاخان و همراهانش را با کشتی دیگری به نام «برمه» به این جزیره بردند. آنها دقایق زیادی روی نقشه گشتند تا موریس را ...

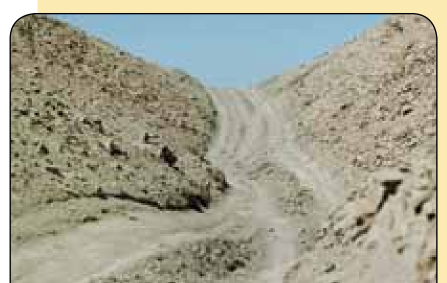

مسیر کاروان رضاخان از کرمان به بندرعباس

اقامتگاه رضاخان در موریس

جزیره موریس، نخستین تبعیدگاه رضاخان

رضاخان در اقامتگاه ژوهانسبورگ

اشاره

خان گزیده‌ها

دیکتاتورها در کنار همه صفات خود، به یک ویژگی معروف‌ترند: «حذف»! حذف است که دیکتاتورها را سرپا نگه می‌دارد. پلیس مخفی‌های استالین و هیتلر برای حذف مخالفان درجه چندم، شاهدی بر این ادعاست که دیکتاتورها قتل را جدی‌ترین تضمین برای بقای خود می‌بینند و در این مسیر حتی از حذف نزدیکان و پیشخدمتان خود به بهانه‌های مختلف دریغ نمی‌کنند. در حافظه تاریخی ایرانیان، صدام یکی از کسانی ...

عبدالحسین تیمورتاش

حذف پیش از رقابت

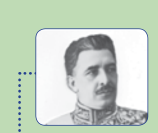

عبدالحسین تیمورتاش ملقب به «سردار معززالملک» و «سردار معظم خراسانی» دولتمرد ایرانی دوره‌های قاجار و پهلوی بود. در زمان قاجار نماینده مردم در مجلس شورای ملی بود و یک دوره نیز وزیر عدلیه شد. او از عوامل داخلی دولت قاجار بود که زمینه‌ها را برای براندازی سلطنت قاجاریه و روی کار آمدن پهلوی فراهم می‌کرد تا آنجا که پس از شکل‌گیری پهلوی از مقربین رضاخان بود و نخستین «وزیر ...

فیروز میرزا نصرت‌الدوله

قتل در تبعیدگاه

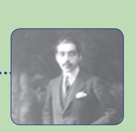

«فیروز میرزا نصرت‌الدوله» فرزند «عبدالحسین میرزا فرمانفرما» و «عزت‌الدوله» دختر مظفرالدین شاه بود. نصرت‌الدوله بعد از سقوط کابینه وثوق‌الدوله و تعلیق قرارداد ۱۹۱۹ به اروپا رفت و طی این مدت تماس خود را با انگلیسی‌ها حفظ کرد و زمانی که از تلاش انگلیسی‌ها برای راه‌اندازی کودتای سوم اسفند مطلع شد، با جلب موافقت مقامات وزارت خارجه انگلستان برای ایفای نقشی در این کودتا شتاب‌زده عازم تهران ...

علی‌اکبر داور

خودکشی از ترس اعدام!

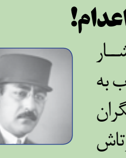

«علی‌اکبر داور» با انتشار روزنامه «مرد آزاد» و انتخاب به نمایندگی مجلس از بازیگران مهم سیاست شد، با تیمورتاش و نصرت‌الدوله هم‌بسته و هم‌آوا شد و از پایه‌گذاران اصلی پادشاهی رضاخان شد. ۱۵ سال بازیگر سیاسی و وزیر مقتدر و اصلاح‌طلب دوره پهلوی بود و در وزارتخانه‌های مختلف معارف، مالیه و عدلیه به رضاخان خدمت می‌کرد. کنار گذاشتن مهره‌های سیاسی مخالف رضاخان از طریق داور انجام می‌شد ...

ذکاءالملک فروغی

شاه‌نشان، خانه‌نشین

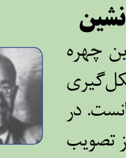

او را باید مهم‌ترین چهره در پایان قاجار و شکل‌گیری سلطنت پهلوی دانست. در سال ۱۳۰۴، پس از تصویب انقراض دودمان قاجار که خود در آن نقش تعیین‌کننده‌ای داشت، کفیل نخست‌وزیری شد. با انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی، ذکاءالملک فروغی به عنوان نخستین نخست‌وزیر در دوره پهلوی، مراسم تاجگذاری رضاخان را در نخستین اقدام برگزار کرد. رضاخان که فردی بی‌سواد بود با فروغی ...

حبیب‌الله شیبانی

فاتح غائله فارس که پاداشش حبس بود

حبیب‌الله شیبانی در جریان جنگ اول جهانی طرفدار «دولت موقت ملی» بود. در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شیبانی فرمانده هنگ دوم ژاندارمری ...

محمدولی اسدی

تیرباران به خاطر مخالفت با کشف حجاب

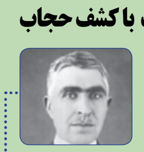

محمدولی خان اسدی نماینده سیستان در دوره چهارم مجلس شورای ملی شد. خانه وی در تهران مرکز تجمع سیاستمداران و نمایندگان مجلس ...

فرخی یزدی

رضاخان دهانش را دوخت

شهرت اصلی «فرخی یزدی» در اشعار سیاسی است. او برای مبارزه کاملاً جدی اقدام به تاسیس روزنامه «طوفان» می‌کند تا با هر نوع ستم و فساد ...

عارف قزوینی

در تبعید رضاخانی

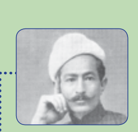

عارف قزوینی، از جمله شاعرانی است که همواره در مسیر مبارزه با استبداد بوده است اما اعتمادش به رضاخان در ابتدای کار باعث همراهی‌اش با او شد. او به سبب ...

میرزاده عشقی

ترور یک شاعر

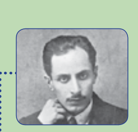

او شاید از جوان‌ترین آزادی‌خواهانی است که قربانی استبداد رضاخانی شده است. وی در جریان غائله جمهوریت که از دی ماه سال ۱۳۰۲ شروع ...

سیدحسن مدرس

از ابتدا محکوم به اعدام

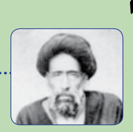

«سیدحسن مدرس» معروف‌ترین مخالف رضاخان در تاریخ است؛ او که از همان ابتدا با جریان رضاخان و شعارهای تقلبی‌اش آشنا بود با او و جمهوری مورد ...